

خطابه بوفون

دکتر قاسم منی

چند در خصوص شیوه نگارش که از مؤلفات خود شما بدست آورده‌ام بلی این افکار در طی خواندن آثار شما و شیفتگی با آنها برای من حاصل شده است و اینست در تابلش انوار شمار است که مورد پسند واقع شده و مرا سرفراز ساخته است. در هر زمانی مردمانی بوده‌اند که بوسیله سخن بر دیگران فرمانروائی میکرده‌اند یا وجود این باید گفت که خوش گفتن و خوب نوشتن از خصائص دوره‌های روشن تمدن است.

فصاحت حقیقی نتیجه بکار انداختن هوش و لازمه پرورش عقلانی است و با سهولت گفتار فرق بسیار دارد.

سهل گفتاری فقط عبارت از مرتبتی است که اشخاص پرشور و مردمیکه زبانشان نرم و قوه تخیلشان سریع است دارا هستند.

ایشکوه اشخاص تند احساس میکنند زود بشور می‌آیند و هیجان خود را قویاً نمایان می‌سازند و بوسیله بکنوع تأثیر مکانیکی صرف شور و شوق خود را بر دیگران منتقل مینمایند حاصل آنکه عملی است فقط جسمانی که نتی باتن سخن میگوید تمام حرکات و اشارات منسوبا و مشترکاً دست اندر کار میشوند. برای برانگیختن يك گروه و براه بردن آن چه لازم است. و نیز برای متأثر ساختن مردم دیگر و اقتناع کردن آنها چه راهی باید بینمود و چه کاری باید کرد؟ آهنگی خشن و رزمجوبانه، حرکاتی بیابنی و بر تعبیر، سخنانی سریع و طنین دار.

ولیکن برای قلیل مردمیکه مغزشان محکم است و ذوقی دقیق و حسی لطیف دارند و مانند شما آقایان باهنگ و حرکات و طنین کلمات اعتقالتی ندارند برای چنین مردمی مطلب و فکر و دلیل لازمت و سخنور باستی در پی آن باشد که همیشه مطالب گوناگون و متنوع عرضه کند. در اینجا مشغول کردن چشم و گوش کافی نیست بلکه سروکار سخنران با جان و دل است باید در آن نفوذ کند. انشاء عبارت است از حرکت و انتظامی که بافکار داده میشود. هر گاه افکار تنگ و فشرده بیکدیگر تنظیم شوند سبک بیان محکم، گرم و با جزالت میشود. برعکس اگر این افکار بکنندی از پی هم در آیند و فقط بزور الفاظ بهم ملحق شوند هر قدر ظریف و زیبا هم باشند بالاخره بیان مبهم و دست و افتان و خیزان خواهد بود.

ولی سخنور پیش از تعیین رشته انتظام فکر کار دیگری باید انجام دهد و آن عبارت است از تعلم مقاصد اصلی و معانی کلی سخن. در این مرحله است که هر مقصدی در جای خاص خود گذاشته میشود و سعی دامنه اش حساب در میآید بدین طریق حدود مقاصد اصلی معین و روشن میشود سپس مطالب فرعی پیدا شده و فواصل مطالب اصلی را پر میکند.

سخنور به نیروی هوش تمام مطالب را چه اصلی و چه فرعی با ارزش واقعی آنها در نظر آورده و با يك تفکیک و تجزیه دقیق تشخیص میدهد که کدام يك مشهور و کدام يك غنیم است.

اشخاصی که در کار نویسندگی ورزیده و کامل هستند میتوانند از پیش محصول این اعمال ذهنی را بحساب بیاورند همینکه موضوع قدری وسیع و نو بر تو شد خیلی نادر است که کسی بتواند اطراف آرا با يك نظر احاطه کند و حتی با اعمان نظر هم مشکل است که کسی بتواند تمام روابط آرا در يك بکند

برخی از دانشمندان معتقدند که قواعد علم بلاغت از قبیل امور واقعی است که وجودی ثابت و حقیقی داشته باشد بلکه از امور اعتباری و نسبی است که بر حسب زمان و مکان و اشخاص فرق میکند. در هر عصری و در هر جائی و در هر قومی ممکن است بلاغت آداب و شرایط دیگری داشته باشد و اگر هم قواعدی داشته باشد از فرط دقت تشخیص و تحدید آن متمم یا دشوار است و حاصل آنکه بلاغت امری است درك شدنی و وصف ناشدنی.

برخی دیگر برخلاف دسته اول برای بلاغت اصول و قواعدی محقق و واقعی قائلند از جمله بوفون نویسنده معروف فرانسه است که خود یکی از نویسندگان بلیغ زبان فرانسه بشمار میرود.

بوفون بعد از مرگ اسقف «سانس» که یکی از اعضاء فرهنگستان فرانسه بود بجای او برگزیده شد و در طی گفتاری که در روز پذیرفتگی خود بفرهنگستان در جلسه شنبه ۲۵ اوت ۱۷۵۳ ایراد کرده است به نبوت و تحقق این قواعد اشاره کرده و شرحی راجع باین مطلب بیان میکند.

قواعد بلاغت پارامای خاص يك زبان مخصوص است و پارامای دیگر طوری است که عام و کلی همه زبانها است و در حکم قواعد منطقی است که بهیچ زبان و لهجه‌ای اختصاص ندارد مثلاً تعریف معنوی شعر همه جایکی است و قواعد تشبیه برای همه زبانهای ادبی بکار میرود.

چون خطابه بوفون بیشتر بحث در باب این قواعد کلی عمومی است سوعدند فالتیم که آرا برای اطلاع اهل ادب فارسی ترجمه کنیم تا مگر اشخاصی را که در بلاغت فارسی کار میکنند و دسترسی باین مقاله ندارند سوعدند باشد ضمناً باید ملتفت بود که چون قواعد این علم بطور کامل در زبان فارسی تدوین نشده است هنوز در زبان فارسی اصطلاحات بخته و پرداختهای در این فن متداول نشده است و این خود کار این گونه ترجمه را دچار اشکال میسازد و البته بتدریج باید این نقص مرتفع شود ولیکن مقاله و مؤلفای مطلب را آقایان می‌کنم برای اهل ادب مفید باشد و وقتی در بحث و تحقیق بکارشان بیاید. اینست بشرحه متن خطابه بوفون می‌پردازیم:

«آقایان مایه کمال سرفرازی است که مرا بجمع خوید خوانده‌اید ولیکن افتخار وقتی دارایی انسان شمرده میشود که شخص سزاوار آن باشد و من خود باور نمیکنم که این چند مقاله‌ای که بدون هنر و خالی از هر آرایشی جز آرایش طبیعی تألیف شده است سند کافی باشد که در سلك اساتید هنر قرار بگیرم و با مردان بزرگی که معطر شکوه ادبی فرانسه هستند و نامشان امروز مشهور عالم و فردا زبان زد بهیرگان ما خواهد بود همدوش شوم.

البته آقایان در این عطف توجه علل دیگری در نظر داشته‌اید و خواسته‌اید بدین وسیله حسن نظر خود را نسبت بانجمنی که من از دبر نیاز افتخار انساب بآن را دارم تجدید کرده باشید. سیاست‌گرایی من از این بابت نیز کمتر نیست. اما وظیفه‌ای را که امروز حق شناسی بر گردن من نهاده است چگونه باید ايفا کرد؟

جزایشکه مال خودتان را بخودتان رد کنیم؟ این مال عبارت است از افکاری

یافته است متصور میسازد سرمایه تصور انسان همین تجارب و معارف اندوخته شده اوست ولی اگر در کار خود طبیعت را تقلید کند و به پیروی تامل عالی ترین حقایق را ادراک نماید سپس آن حقایق را با هم جمع و تنظیم کرده از مجموع آنها دستگامی به پیروی فکر و تعقل میسازد در این صورت بنیاد های بی زوال بر پایه های استوار و تزلزل ناپذیر ایجاد خواهد کرد.

بواسطه نداشتن نقشه و عدم تعقل کافی در موضوع است که گاهی مرد با هوش دچار حیرت و سرگشتگی شده نمیداند نوشته خود را از کجا شروع کند در آن واحد مقدار زیادی مطالب را در نظر میآورد و چون هیچ آنها را نسنجیده و رتبه بندی نکرده است در ترجیح و انتخاب آنها نمیتواند تصمیمی پیدا کند ناچار سرگردان می ماند.

ولی بمحض اینکه مطالب اصلی موضوع خود را جدا گانه جمع کند فوراً با آسانی میفهمد که از کجا باید قلم را بکار انداخت. چون موقع رسیدن میوه فکر را احساس میکند در شکفته ساختن آن شتاب خواهد داشت و در این حال نوشتن برای او لذت دارد مطالب با آسانی از پی هم میآیند و سبک نگارش طبیعی و روان میشود و از این لذت حرارتی پیدا میشود این حرارت در اطراف خود منتشر شده بیان را زنده و جاندار میسازد دمدم سخن پر جوش تر و آهنگ بلندتر میشود اشیاء همه مجسم میشوند عاطفه و احساس نیز بروشن ساختن مطالب کمک کرده دلغته آن را بجای دور دست کشانیده آنچه بعد باید گفته شود از روی سخن های گفته شده بدست میآید این جاست که سبک روشن و جذاب میشود.

برجسته کردن بعضی قسمت های سخن برای گرمی سخن از همه چیز زبان آور تر است این شراره های موقت که نویسندگان بزور دهم فشردن کلمات ایجاد میکنند بکلی مخالف روشنائی لازمی است که باید همه جای سخن را بکنواخت روشن کند. این شراره های موقتی زود میگذرند و ما را در تاریکی میگذارند درخشندگی این گونه افکار فقط بواسطه تقابل است اینها فقط يك روی مطالب را نشان میدهند جهات دیگر در تاریکی نهفته میماند غالباً همین طرف روشن هم يك نقطه با زاویه کوچکی بیش نیست و روی همین نقطه و زاویه است که هوش را بیازبچه مشغول کرده و از مشاهده جهات دیگر باز میماند.

از همه نا بلیغ تر و با فصاحت مباین تر این نازک خیالی ها و موشکافیهای پراکنده بی ثبات است که مانند اوراق نازک فلزی است که بزور چکش برقی شده ولی در عین حال استحکام خود را از دست داده اند.

این است که در يك نوشته هر قدر از این افکار برقی و نازک خیالیها بیشتر باشد از حرارت و جان و روشنائی و صفای سخن بیشتر کشته میشود مگر آنکه این گونه فکر خود موضوع کلام باشد و واقعاً نویسنده قصد شوخی داشته باشد که در این صورت ادای مطالب حقیر خیلی مشکل تر از مطالب معظم خواهد شد.

هیچ چیز غیر طبیعی تر و بیمزه تر از آن نیست که بخوانند مطالب متبذل عمومی را باطرزی خاص یا شکوه ادا کنند. هیچ چیز مانند این نویسنده را حقیر نیست میسازد چنین سخنی هیچجوجه مورد استنحان نمیشود بلکه برعکس مردم از شنیدن آن نفرت میکنند که چرا باید این همه وقت صرف تلفیق عباراتی شود که همه مفاد آنرا میدانند.

بنا بر این زیاد هم نمیتوان خاطر را بدان مشغول کرد در صورتیکه برای محکم ساختن و توسعه فکر و برای بالا بردن مرتبه آن راه همین است هر چه انسان در مطلبی بیشتر تعمق و تفکر کند بیان آن مطلب آسان تر و روان تر میشود. این طرح ریزی که گفته شد خود آن عیناً آتش است بلکه زمینه آن است و در حکم راهنمایی است که حرکات سبک را موزون کرده بقانون در میآورد بدون این راهنما بهترین نویسندگان گمراه میشوند. قلمش مانند نقاشی بی مهارت سرگشته بهر سو میرود و از روی بخت و اتفاق خطوط و نقوشی نامتناسب و ناجور رسم میکند هر قدر رنگهایی که میکشد بر برق و درخشندگی باشد و هر قدر در مترفات صورت زیبایی بکار برد بالاخره مجموع صورت زنده و ناپسند خواهد بود و پیشنده هر چند بهوشمندی نگارنده اذعان داشته باشد باز نسبت بقریحه و فوق اوید گمان خواهد بود. همین دلیل است که اشخاصی که سخن را همانطور که حرف میزند می نویسند هر چند در حرف زدن خوب باشند در نوشتن بد از آب در میآید و نیز اشخاصی که مغلوب اولین حرارت تخیل خود میشوند آهنگی پیدا میکنند که بعد نمی تواند آنرا نگاه بدارد و همچنین اشخاصی که از بیم فراموش کردن افکار تک تک و پراکنده را در زمانهای مختلف می نویسند در موقع تألیف آن مترفات دچار زحمت شده و بزور تصنع و تکلف آنها را بهم مربوط میسازد چنانکه میتوان گفت بسیاری از تألیفات عبارت است از مجموعه یادداشت ها کتبی که بکدفه بقلب ریخته شده باشد بسیار کم است.

با وجود این هر موضوعی شیئی است واحد و هر قدر هم که پهناور باشد باز قابل آن هست که در قالب يك مقاله ریخته شود. فصل فصل کردن و بریدن کلام وقتی لازم است که بحث از مطالب گوناگون باشد یا آنکه موضوع سخن مطلبی بزرگ و مشکل باشد و سخنور هر لحظه در سر راه بیان مواجه با مامی گردد. (۱)

از این که گذشت دیگر افراط در بریده ساختن مطالب خوب نیست و علاوه بر آنکه در محکم تر کردن تألیف اثری ندارد هیئت مجموع آنرا خراب میکند کتاب بچشم روشن تر و واضح تر میآید ولیکن مقصود مؤلف تاریکتر میشود چنین کتابی در روح خواننده تأثیر نمیکند خواننده فقط از امتداد رشته و توافقی موزون مطالب خوشش میآید و متأثر میشود. لازم است مطلب توسعه بدرجی داشته باشد قدم قدم با سخنرانی تک تک نواخت و منظمی پیش برود بریدگیها باعث خراب کردن این نظم شده مطلب را از نفس میندازد.

چرا ساخته های طبیعت این قدر کمال است برای آنکه هر ساخته ای مجموعی است وحدانی و برای آنکه طبیعت همیشه برطبق يك نقشه ابدی کار میکند و هیچگاه از آن انحراف نمی جوید بدون سرو صدا مواد ساختمانی خود را فراهم میکند با يك گردش قلم طرح اصلی هر موجود زنده ای را میکشد بعد آن را بسط داده با حرکتی دائم و در زمانی محدود و معین آن نقش را تکمیل میکند ما از نقش تعجب میکنیم ولی در حقیقت مایه شکستی آن مهر خدائی است که اثرش در این موجود هویدا شده است.

عقل انسان نمیتواند چیزی بیافریند و فقط آنچه را بتجربه و تأمل نظر بولون یکناب « روح القوانین » مونسکیواست که منای یکی از شاهکارهای بزرگ جهان فرانسه است ولی این خرده گیری وارد است که در تقسیم و برین کلام مبالغه شفاست

نیز بهمان درجه بلند میشود و اگر در همین حال قریحه نگارنده روشنی های تند بمطالب بدهد و زیبایی رنگ را بر محکمی طرح بیفزاید در اینصورت آن نه فقط عالی بلکه اعلی میشود.

در این موقع عمل بیشتر از قاعده کار میکند و سرمشق بهتر از دستور تعلیم میدهد ولی چون من اجازه ندارم که نمونه های اعلی را که در آثار شما خوانده ام نقل کنم ناچار بگذارم همین افکار اقتصار و اکتفا میکنم. فقط نوشته های خوب است که برای اخلاف میماند. مقدار معلومات غرایب و قایع داشتن اکتشاف های نو، هیچ یک از اینها باینهایی اثری را جاویدان نمیسازد. کتاب باهر نوشته ای ولو محتوی چنین مزایایی باشد همین که انشای آن خالی از ذوق و قریحه و بلندی سبک باشد و فقط از چیزهای پست بحث کند چنین کتابی جاویدان نمیمانند بلکه دستخوش نیستی است زیرا معلومات و اکتشافات و وقایع زود روده میشوند و بدست اشخاص لایقتری افتاده و بنام آنها معروف میشوند.

غرض آنکه معانی و مطالب جزء ذات انسان نیستند انشاء است که نفس متکلم محسوب است و میتوان گفت که انشاء عین ذات انسان است.

انشاء ممکن نیست روده شود و بدست دیگری تغییر شکل پیدا کند اگر انشاء بلند و ارجند و اعلی باشد مؤلف آن در هر عصر و زمانی مورد استحسان خواهد بود زیرا آنچه با دوام و بلکه ابدی است همان حقیقت است و پس.

انشای زیبا وقتی بدین مقام میرسد که واجد نشان دهند حقایق بیشمار باشد تمام آن زیباییهای فکری و محسنات تعبیر که در انشاء اعمال میشود و تمام آن روایلی که انشاء را ترکیب میکنند اینها هم مانند همان حقایقی که زمینه موضوع آن هستند حقیقت دارند و در این باب هیچ دست کمی از اینها ندارند و بلکه در نظر ارباب هوش ثابت تر و محقق تر از آنها هستند.

انشای اعلی جز در موضوعات بزرگ یافت نمیشود.

شعر و تاریخ و فلسفه همه يك موضوع دارند و آن هم موضوعی بزرگ است یعنی انسان و طبیعت. فلسفه طبیعت را توصیف و ترسیم میکند شعر آنرا رنگین و زیبا میسازد. هم چنین شعر هم انسان را وصف میکند و بزرگ میسازد از حد افزون میبرد پهلو انان و خدایان میآفریند.

اقتا تاریخ فقط از انسان بحث میکند و چنانکه هست او را نشان میدهد نه بیش و نه کم بدین جهت آهنگ انشای تاریخ نویس بلندی نمیگیرد مگر وقتی که بخواهد سیمای مردمان بزرگ را تصویر کند یا اعمال و حوادث و نهضت های بزرگ را شرح دهد در غیر این موارد کافی است که آهنگش مؤدبانه و باوقار باشد.

آهنگ فیلسوف در مواردی بدرجه اعلی میرسد که از قوانین طبیعت از وجود کلی، از فنا، از ماده، از حرکت و زمان، از نفس و عقل و احساسات و روحیات بشری سخن بگوید در غیر این موارد کافی است که آهنگش عالی و بلند باشد.

امشاعر و خطیب همین که موضوع سخنش بزرگ باشد باید آهنگش همواره از درجه اعلی باشد زیرا شاعر و خطیب اجازه دارند که هر قدر بخواهند بر عظمت موضوع رنگ آمیزی ها و حرکت هائی از مایه خیال و توهم خود بیفزایند. شاعر و خطیب علاوه بر تصویر و بزرگ کردن اشیاء موظفند که تمام نیروی قریحه خود را بکار بینند از ذوق و دلمنه خیال را چندان که میتواند اقبساط دهند.

این عیب در اشخاصی پیدا میشود که هوش تربیت شده دارند ولی فکرشان نازا و عقیم است الفاظ زیاد دارند ولی معانی هیچ. این اشخاص فقط در الفاظ کار میکنند و چنان می پندارند که معنی پردازی میکنند و بعرف اینکسه مقبولات عمومی را بصورت دیگری بیان کرده اند خیال میکنند زبان را نهذب و تصفیه کرده اند. این دسته از نویسندگان اهل انشاء نیستند فقط شیخ آرا دارند. انشاء نقش کردن معانی است ولی اینان فقط الفاظ را ترسیم میکنند.

پس برای خوب نوشتن باید موضوع را کلاماً در تصرف داشت باید خوب در آن امعان نظر کرد تا نظم معانی روشن شود و بشکل سلسله متصلی در آید که هر نقطه آن حاکی از معنایی باشد و چون قلم بدست گرفته شد باید آنرا در روی این خط سیر منظم و بدون انحراف بحرکت آورد این است معنای معنات سبک و این است آن چیزی که وحدانیت انشاء و سرعت آنرا باعث میشود همین خود برای جزالت و سادگی و گرمی و روانی آن کافی است.

پس از این شرایط که صادر از ذوق است اگر لطف و سلیقه و دقت در انتخاب طرق تعبیر و پیدا کردن کلی ترین الفاظ برای هر مفهوم افزوده شود در این صورت انشاء عالی و ارجند میشود. اگر نویسنده همیشه در باره اولین حرکت قلم خود قدری بدگمان و مشکل پسند هم باشد و با چیزهایی که فقط ذوق و برق دارند مخالف باشد و از شوخی و کلمات موهوم همیشه نفرت بورزد در این صورت انشای او سنگین و با وقار و بلند میشود.

بالاخره اگر نوشته مطابق عقیده نویسنده باشد و نویسنده سخن خود ایمان داشته باشد این صدق سخن و راستگویی موجب تأثیر و نفوذ سخن و باعث ایمان دیگران میشود ولیکن شرط است که این ایمان درونی بصورت عشق و دلباختگی شدید در بیاید و همواره آزادگی بیش از حسن اعتماد و دلیل و برهان فروتر از جوش و حرارت باشد.

این است آقایان آنچه از خواندن کتابهای شما بفهم من آمده است و گمان کرده ام شما چنین چیزی را میخواسته اید بما بیاموزید.

روح من که با حرص و ولع این آیات خرد و حکمت را تلقی میکرد آرزو داشت که بسوی شما پرواز کند ولی کوشش بی نتیجه بود شاید شما بگوئید که قواعد هیچوقت کار قریحه را نمی کند اگر قریحه نباشد قاعده بی اثر و بیهوده است. برای خوب نوشتن معنی خوب فکر کردن یعنی در آن واحد دازایی نظر نقاب و روح و سلیقه بودن در انشاء باید تمام قوای عقلانی باهم بکار بیفتند. اصل و زمینه انشاء معانی است، موزونیت الفاظ از تعلقات آن و مقوم بحسبیت اصناس. اندکی اعتدال و سلامت سمع کافی است که انسان از آوازه های ناموافق بیرهیزد گوش را بوسیله خواندن آثار شعرا و خطبا طوری باید پرورش داد که انسان خود بخود بتقلید آنان سخن بگوید و موزونیت شعری ایشان را در بیان خود بیاورد ولیکن تقلید هیچوقت باعث ایجاد و ابتکار نمیشود و این خوش آهنگی الفاظ نه اساس انشاء است و نه باعث دلپذیری آن و فقط در نوشته هائی است که فاقد معنی میباشد.

آهنگ انشاء عبارت است از مطابقت و تناسب آن با جنس موضوع. آهنگ هیچوقت نباید ساختگی باشد و باید از طبیعت خود مطلب متولد شود. آهنگ انشاء مربوط به محوری است که فکر در دور آن گردش میکند یعنی اگر موضوع انشاء ذاتاً عالی و بحث از معانی بلند و کلی باشد آهنگ